

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

ناهید غزل - ویرجینیا

سی می 2013

زهر هستی و حلاوت مرگ

یک روز در فریبندگی چشمانت به کابوس سیاه سرنوشتم رسیدم. آنگاه تابندگی خورشید مهر و عاطفه در گرو ابرهای سیاه و خشمگین کینه بود و طوفان تردید در حریم قلبم غوغای پیچیدن داشت و خشم و غضب ویران کردن و از هم پاشیدن کاخ بلند آرزوهای رنگ رنگم را.

آروز صدای نابودیم را از پشت حصار قلبت شنیدم، ولی مات و مبهوت در سایه های سردش پناه آوردم و بر خشتهای بی ثبات بلندایش نقش خطوط شکسته و ریخته جفاهایت را هنوز هم بی گزند خواندم.

آنجا شانه هایم را که گوئی از بار وزین زندگی، بی تحمل و دردآلود بود تکیه دادم و از رود بزرگ چشمانم مدد جست.

آه! صدای زار گریه هایم چه صلحخواه و آرامش بخش بود. چنان از نای گلویم نوا ناله میکرد و در عمق روانم عنکبوت وار تار افسردگی میتنید و لحظه ها از دردم لبریز میشد، که دیگر نیروی زیستن در من نبود و تیر غرورم از کمان جسته بود.

دانستم که چشمه صاف عشق را لجنزار نیرنگ و فریب خواندی و فاجعه
مرگ روان مرا جشن شادمانیت پنداشتی.
نگاه کن چگونه در پای حصار قلبت حصیر احساس من پوسید و کهنه شد و
رگ رگ وجودم با زهر غم آلوده گشت، تا ناگزیر این هستی تیره را جاودانه
رها سازم و سوی حلاوت مرگ بروم.

(ناهد "غزل" غنی زاده)